

ناپلئون
به جنگ داعش می‌رود



رومن پوئرتولاس
ترجمه ابوالفضل الله‌دادی

انتشارات ققنوس
تهران، ۱۳۹۶

فهرست

۱. ناپلئون کوکاکولا لایت را کشف می‌کند..... ۱۵
۲. صید معجزه آسا..... ۱۷
۳. آنچه در مورد ناپلئون می‌دانیم..... ۲۱
۴. دورانی شگفت‌انگیز..... ۲۹
۵. تولد زنبور کوچکی که به زودی دنیا را نجات می‌داد..... ۳۷
۶. ناپلئون هم وطنش را ملاقات می‌کند..... ۴۳
۷. وقتی می‌فهمیم ناپلئون چطور تا آن‌جا رسیده..... ۴۹
۸. زن‌ها و شلوار..... ۵۳
۹. نقاشی‌های نفاق..... ۵۷
۱۰. ناپلئون سر در نمی‌آورد..... ۶۷
۱۱. ناپلئون در فروشگاه دیوتی فری..... ۷۱
۱۲. سندروم پودل..... ۷۵
۱۳. خرس موصل..... ۷۷
۱۴. ناپلئون گدایی را می‌بیند که شیوه تفکرش را تغییر می‌دهد..... ۸۳
۱۵. ناپلئون به جستجوی کلاهش می‌رود..... ۹۳

۱۶. موزه‌های انفجاری ۹۷
۱۷. بازگشت ناپلئون به اَنوالید ۹۹
۱۸. تروریست‌های سایبری ۱۰۳
۱۹. ناپلئون در الیزه ۱۰۵
۲۰. ملاقات با مقامات بلندپایه ۱۱۱
۲۱. ناپلئون خودش را از مخمصه خلاص می‌کند ۱۲۵
۲۲. بازندهٔ بزرگ ۱۲۷
۲۳. ناپلئون اسبش را پیدا می‌کند و چیزی نمانده سیصد
- یورو به دست بیاورد ۱۲۹
۲۴. ناپلئون فکری دارد ۱۳۳
۲۵. آب‌تنی خطرناک ۱۳۷
۲۶. ارتشی از جنس مانکن‌های فرانسوی ۱۳۹
۲۷. ناپلئون در هتل ناپلئون ۱۴۵
۲۸. ناپلئون و ملکه‌های انگلیس ۱۵۱
۲۹. ناپلئون و جبههٔ ملی ۱۵۹
۳۰. ناپلئون در هتل فرمول یک می‌خواهد ۱۶۵
۳۱. ناپلئون کلاهش را در ای‌بی می‌فروشد ۱۷۱
۳۲. داستان شگفت‌انگیز رضوان ۱۷۷
۳۳. ناپلئون صاحب اتومبیل می‌شود ۱۸۳
۳۴. ناپلئون صاحب جت شخصی می‌شود ۱۸۷
۳۵. بازگشت به طاق نصرت ۱۹۵
۳۶. ارتش بزرگ جدید جمع‌وجور (ان‌پی‌جی‌ای) ۱۹۹
۳۷. فرزندان ملکه ۲۰۱

۳۸. وقتی ناپلئون باید ثابت کند واقعاً ناپلئون است ۲۰۳
۳۹. ناپلئون دو تا شرط دارد ۲۱۳
۴۰. ناپلئون عاشق می‌شود ۲۱۷
۴۱. همسایگی غیرمنتظره ۲۲۵
۴۲. دعا کردن می‌کشد ۲۲۷
۴۳. عمل زیبایی ۲۲۹
۴۴. سه فرزند ناپلئون ۲۳۳
۴۵. نخستین نوه ۲۳۷
۴۶. دومین نوه ۲۴۳
۴۷. کارگاه‌های شر ۲۴۹
۴۸. مردی که فکر می‌کند ناپلئون است ۲۵۱
۴۹. مقداری ماسهٔ سرخ ۲۶۹
۵۰. شباهتی شگفت‌انگیز ۲۷۳
۵۱. ناپلئون (سرانجام) نقشه‌ای دارد ۲۷۷
۵۲. ناپلئون (باز هم) موفق می‌شود خودش را از مخمصه
خلاص کند ۲۸۱
۵۳. ناپلئون و کباب‌پز آمریکایی ۲۸۷
۵۴. سومین و آخرین نوه ۲۹۱
۵۵. فتح دنیا ۲۹۷
۵۶. اصول اسلامی ۳۰۱
۵۷. ارتش بزرگ ناپلئون بزرگ‌تر می‌شود ۳۰۹
۵۸. ارتش بزرگ جدید کامل ۳۱۳
۵۹. آخرین سرباز ۳۱۷

۶۰. فهرست خریدهای امپراتوری ۳۱۹
۶۱. پرفسور بارتولی دیگر چیزی را گم نمی‌کند ۳۲۵
۶۲. ناپلئون از ارتشش سان می‌بیند ۳۲۹
۶۳. وقتی (بالاخره!) می‌فهمیم پرفسور بارتولی در چه
زمینه‌ای پرفسور است ۳۳۳
۶۴. ناپلئون عازم جنگ می‌شود ۳۳۹
۶۵. خطابه رئیس بزرگ ۳۴۳
۶۶. ناپلئون شغلش را تغییر می‌دهد ۳۵۳
۶۷. سلفی و سیفلیس ۳۵۷
۶۸. برقع نامرئی ۳۶۳
۶۹. در دهان خرس ۳۷۱
۷۰. آیفون ناپلئون ۳۷۵
۷۱. زنبور و خرس ۳۷۷
۷۲. تروریست، رفتگر و فروید ۳۸۱
۷۳. سایه خرس موصل ۳۹۳
۷۴. ماکارونی شکلی باکره ۴۰۱
۷۵. نخستین تجربه تلفنی ناپلئون ۴۰۵
۷۶. مرگ زنبور ۴۰۹
۷۷. ضدحمله امپراتوری ۴۱۱
۷۸. تروریست‌ها به گروهی هیپی تبدیل می‌شوند ۴۱۳
۷۹. احیای ناپلئون ۴۱۹
۸۰. آنچه در انتظار تروریست‌هاست ۴۲۵
۸۱. وقتی نقص ناپلئون هنوز مسئله است ۴۳۵
۸۲. ناپلئون در جزیره بته ۴۴۱

ناپلئون کوکا کولا لایت را کشف می کند

تحتین کلمه ای که ناپلئون بناپارت سوار بر پرواز اس کی ۰۴۰۷ هواپیمایی اسکاتلیناوی، که پس از دو قرن غیبت باید او را به فرانسه برمی گرداند، بر زبان آورد کلمه ای آمریکایی بود.

«کوکا کولا»

این کلمه هنوز برایش معنایی نداشت، فقط نقش و نگار غریبی بود نقش بسته با حروفی سفید روی زمینه قرمز قمقمه استوانه ای شکل عجیبی که روی میز فرد کناری اش قرار داشت. میهماندار هواپیما، زن موپور قدبلند و لاغراندami که لباس فرم آبی اش بیش از حد برایش تنگ بود و کلاه کوچکی شبیه جعبه پنیر کامامبر روی سرش داشت، توی قفسه های گاری دستی اش می گشت که ناپلئون دوباره این کلمه را با صدایی آهسته و همچون وردی زیر لب تکرار کرد تا بتواند کاملاً متوجه ماهیت آن شود و طعم این نوشیدنی سیاه رنگ را کشف کند که در لیوان کناری اش سرو صدا می کرد؛ همچون باروتی که در آن بعد از ظهر دوردست سه شنبه ۱۴ ژوئیه ۱۷۸۹ قلعه باستیل را روشن کرده بود. او

آن زمان فقط بیست سال داشت اما هرگز آن روز را فراموش نکرده بود.
«کوکاکولا».

امپراتور سابق هرگز تصور نمی‌کرد روزی دوباره به انگلیسی حرف بزند، نخست به این دلیل که باور کرده بود مُرده و مُرده‌ها، تا زمانی که خلافتش ثابت نشود، حرف نمی‌زنند، حالا می‌خواهد به زبان شکسپیر باشد یا هر زبان دیگری. بعد هم این‌که از آن ملتِ با گونه‌های صورتی و لهجهٔ فضل‌فروشانه کینهٔ بی‌پایانی به دل داشت که سال‌های دور و دراز جنگ و سپس تبعید باعث تشدید آن شده بود.

میهماندار که خم شده بود روی این موجود کوچک بی‌مو که در صندلی‌اش فرو رفته بود و بیشتر به کودکی می‌مانست تا فردی بالغ، به زبان فرانسوی کاملاً صحیح و با لبخند پهنی پرسید: «معمولی، بدون قند، لایت یا آلبالویی؟ با یا بدون یخ؟ یه برش لیمو می‌خواین؟ زیتون سبز چی؟ یه چتر کوچیک نمی‌خواین؟»

از آن جایی که ناپلئون در طول زندگی‌اش در جایگاه فاتح بزرگ همیشه همهٔ چیزهای در دسترسش را خواسته بود، از میهماندار یک «کوکاکولای معمولی بدون قند لایت آلبالویی با مقداری یخ، یک برش لیمو، یک دانه زیتون سبز و یک چتر کوچک» خواست و طبق عادتش منتظر شد آن را برایش سرو کند.

۲

صید معجزه‌آسا

هفته قبل، کشتی ماهیگیری نروژی اوزنک‌باره^۱ (به معنای «تکت‌ناپذیر»)، که در عرض سواحل کشور حرکت می‌کرد، با تورهایش دو جعبهٔ بزرگ چوبی صید کرد که صیادان در نهایت شکستی در آن‌ها یک مرد و یک اسب یافتند. در سی سالی که آن‌ها آن‌های نروژ را سیر می‌کردند، آشغال‌هایی جمع کرده بودند: کفش‌های بی‌صاحب، چترهای شکسته، گالن‌های خالی بنزین و کیسه‌های پلاستیکی خواربارفروشی‌ها که از چهار گوشهٔ دنیا می‌آمدند؛ ده‌ها کیسهٔ کوچک که باید صدها سال زمان می‌گذشت تا دریا بتواند هضمشان کند و صیادان آن‌ها را به مارتن،^۲ پسر گانفرود^۳ خواربارفروش روستا، هدیه می‌دادند. از آن زمان او کیسه‌ها را جمع می‌کرد. از طرفی، شناخت جغرافیایی مارتن به نشان‌های متفاوتی محدود می‌شد که روی دیوارهای اتاقش چسبانده بود. کرفور،^۴ لوکلر،^۵ تسکو،^۶

1. Usenkbar 2. Mårten 3. Gunnfrød 4. Carrefour 5. Leclerc

6. Tesco